

# کافی است مسیرتان را عوض کنید

## محمدرضا تاجیک

یک

امروز، یکبار دیگر هگل بر/در اصحاب قدرت ما حاضر شده و به آنان می‌گوید: «همه چیز به فهمیدن و بیان کردن امر حقیقی و واقعی منوط است.» چشم‌ها را برای تشخیص بالقوگی و پیش‌بینی‌ناپذیری رخدادها در راه تربیت کنید و گوش‌ها را برای شنیدن سکوت این رخدادها و ذهن‌ها را برای فهم واقعیت و حقیقت آنها و زبان‌ها را برای پرهیز از بازنمایی دروغین آنها آموزش دهید و بصیرت و سوژکتیویته‌ای تولید کنید که بتواند با وضعیت رابطه تفهیم و تفاهمی برقرار کند. به کالبد آن گفتمانی که تمامی توش و توانش را از دست داده و به تعبیر نیما یوشیج، با گرفتن موضوعات تکراری از اسلاف و تحویل آنها به اخلاف، بزرگ‌ترین تحقیر را نثار روح‌مان می‌کند، روحی جدید بدمید و آن را مستعد تبدیل لحظه‌های تروماتیک (traumatic)، به دقایقی پروبلماتیک (problematic) کنید. وضعیت را از شوریدن و خیانت و انحلال خود و انحلال مردم، تاریخ، سیاست، دموکراسی، قانون، اخلاق، پرهیز دهید. قابلیت ثبات‌شکنی امر سیاسی را به رسمیت بشناسید و از بازگشت بدنه اجتماعی به ماقبل سیاسی و قرار گرفتن در فضای بسته‌ای که هیچ قسم خلأ و فضای تهی برای درانداختن طرحی نو و نقاشی نقشی نو باقی نگذاشته، ممانعت کنید. وارد عالم احساس جوان‌ها شوید و بر احساس بی‌قاعدگی سیاسی، مهجوری سیاسی، بی‌معنایی سیاسی، بی‌قدرتی سیاسی، بیگانگی سیاسی، نارضامندی سیاسی، بی‌اعتمادی سیاسی آنان مرهمی نهید. در مسیر گذر و گذارهایی همچون: گذر و گذار از گزلفافت (جامعه) به گماینشافت (اجتماع)، از جمعیت‌بودگی به جمع‌بودگی و به فردبودگی (خود اکسپرسیونیستی)، از سیاست به اقتصاد، از هویت به پسا‌هویت، از دیگری‌های بزرگ به دیگری‌های کوچک، از اتوپیا به رتروتوپیا، از اصالت به اختلاط و امتزاج، از وطنی به بی‌وطنی، از لذت به ژوئیسمانس، از شریعت به طریقت، از ایدئولوژی به کلبی‌مشرقی، از ریولوشن به ریفلوشن، از آرمان به واقعیت، از سوژه خودآیین به سوژه دگرآیین، از فلسفه به زندگی، از روشنفکر عام به روشنفکر خاص و... - که جامعه امروز ما در حال تجربه آنان است - قرار گیرید، قبل از اینکه در پیچش‌های سخت و سهمگین آن گرفتار آید.

کافکا از آن موشی که در هر شرایطی نمی‌خواست مسیرش را عوض کند و سرنوشتش با ما سخن می‌گوید و می‌گوید: موش می‌گفت: «آه، دنیا روز به روز تنگ‌تر می‌شود، قبلاً آنقدر بزرگ بود که ازش ترسیده بودم، می‌دویدم، می‌دویدم و خوشحال بودم که آن دوردست‌ها دیوارهایی است که از هر سو سر بلند می‌کنند، دیوارهای عظیم آنقدر سریع به سمت هم دویدند که هنوز هیچی نشده به آخرین اتاق رسیده‌ام، آن گوشه هم تل‌های است که دارم به سویش می‌دوم.»، «کافی است مسیرت را عوض کنی.» این را گربه گفت، پیش از آنکه موش را بخورد. در داستان این موش تاملی کنید و بدانید در عرصه سیاست این مرز و بوم، از گذشته تاکنون، بسیار بوده و هستند سیاست‌پیشگانی که قبل از اینکه مسیرشان را عوض کنند، خورده شده‌اند و یک سرزمین را همراه با تمام فرهنگش، تمدنش، تاریخش و شکوه و عظمتش به خورد گرگان داده‌اند.

دو

اگرچه امروز، اندیشیدن به حادثه شدن این پیچش سخت و عواقب آن سهل‌تر از تغییر مسیر برخی اربابان قدرت است و تصور تقویت و تشدید اراده پلیسی و امنیتی معطوف به حفظ «وضع موجود» ممکن‌تر از تلاش برای تغییر آن به نظر می‌رسد و اگرچه، دور از تحلیل و تخمین است که بازیگران اقالیم قدرت و سیاست اکنون جامعه که دیری است چشمشان خانه خیال است و عدم و نیست‌ها را هست و هست‌ها را نیست می‌بینند لاجرم، از چنین بصیرتی برخوردار شوند و شیشه کبودی که بر چشمان نهاده‌اند را بردارند و آن نقش‌های نازیبا و آن رنگ‌های بیرنگ و کدر را که در آئینه جامعه می‌بینند، نقش خود آئینه یا نقاشی در پس و پشت آن نینگارند، اما در شرایط استثنای کنونی - که این بار توسط سوژه مقاومت متفاوت از همه دوران‌ها مستثنی شده است - تنها دو راه پیدا است: نخست، فهمیدن و بیان کردن واقعیت و حقیقت رخدادی که هم‌اکنون تجربه می‌شود و تلاش برای تغییر مسیر خود و رفع علل و عوامل موجه و موجه آن، دو دیگر، وضعیت استثنا را وضعیت عادی تصویر و تصور نمودن و به انتظار نشستن تا شاید رخداد از امتداد خویش حوصله‌اش سر رود و خود بساط کوچه و خیابانش را برچیند. نمی‌دانم این رخداد چقدر موفق بوده تا حجاب از دیده و دل این اربابان قدرت برگردد، اما می‌دانم اگر تمهیدی نشود از علاج و دوا، تاریخ فردای این سرزمین توالی خیزش‌ها و رخدادهای گوناگون (به مراتب رادیکال‌تر از آنچه امروز تجربه می‌کنیم) خواهد بود. بعضی وقت‌ها، برای نجات دادن پوست باید پوست انداخت.